باسمه تعالی

درس شماره:49

۱۴/۱۱/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**روایت ابی بصیر**

بحث در مورد روایاتی بود که از آن حجیّت خبر ثقه استفاده می‌شد حالا ما این روایات را به ترتیبی که در کلام مرحوم آقای صدر وارد شده دنبال می‌کنیم من این را به ترتیب آقای هاشمی می‌آورم آن طوائف را ولی آقای هاشمی در مورد طوائف اشاره مثلاً به یک روایت کرده روایتهای بیشتری را نیاورده ولی آقای حائری روایتهای بیشتری را آورده طائفه اول طائفه‌ای که ایشان می‌فرماید که به عنوان تصدیق امام نسبت به بعضی از روایات وارد شده و ایشان یک سری از روایات را هم ذکر می‌کنند ایشان می‌فرماید که این طائفه تنها دلالت می‌کند به نحو قضیه خارجیه که امام علیه السلام

بعضی از روایات را تصدیق کردند و نه اینکه این غیر از حجیّت تعبدیه است تعبیری که در کلام آقای حائری وارد شده این هست که این طائفه اول دلالت بر صحت این احادیث یعنی مطابقت احادیث با واقع می‌کند یعنی اینکه اینها کاملاً مطابق واقع هستند یا لااقل این احتمال در مورد این طائفه وارد هست بنابراین اینها دالّ بر حجیّت تعبدیه نیستند. خب این حالا یک روایتش را در کلام آقای هاشمی یک روایت از این دسته از روایات آورده شده در کلام آقای حائری هفت‌تا. آن روایت یک روایت این هست که «فی روایة أبی بصیر حماد بن عبید اللَّه بن أسید المروی عن داود بن القاسم انَّ أبا جعفر الجعفری قال أدخلت کتاب یوم و لیلة الّذی ألّفه یونس بن عبد الرحمن علی أبی الحسن العسکری علیه السلام فنظر فیه و تصفّح کلَّه ثم قال: هذا دینی و دین

آبائی و هو الحقّ کلّه» خب این یک روایت است حالا ما این روایتها را که می‌خوانم اصلاً فعلاً بحث سندی در مورد هیچکدامشان نمی‌کنم مگر آن روایتهایی که ایشان به عنوان مستند قرار می‌دهم روی آنها بحث سندی اگر لازم بود. آنها بحث سندی آن چنانی ندارد ولی حالا اگر احیاناً نیازی به بحث سندی داشته باشد در آن دسته آخر بحث می‌کنیم والّا اینها را دسته بندی نمی‌کنیم خب این یک روایت است. روایت دیگریی که ایشان نقل می‌کند آن هم در مورد همین کتاب یوم للیة یونس هست که در کتاب آقای حائری هست «ما عن محمّد بن إبراهیم الوراق عن بورق البوسنجانی- و قد وصفه بالصدق، و الصلاح، و الورع، و الخیر- قال: «خرجت إلی سرّ من رأی و معی کتاب یوم و لیلة، فدخلت علی أبی محمّد علیه السلام» ظاهراً این یوم و لیلة همان یونس بن عبد الرحمن

مراد هست به نظرم علی القاعده باید ذیل همان ترجمه یونس بن عبد الرحمن باشد «و أریته ذلک الکتاب، و قلت له: إن رأیت أن تنظر فیه» این عبارت این طوری است «إن رأیت أن تنظر فیه، و تصفّحه ورقة ورقة» من فکر می کنم عبارت افتادگی دارد «إن رأیت أن تنظر فیه فنظر فیه و تصفّحه ورقة ورقة» «فنظر فیه» از آن ... یعنی اگر نظرتان این باشد که به این نگاه کنید کار خوبی است مناسب است که «إن رأیت أن تنظر فیه» این جمله او هست «فنظر فیه و تصفّحه ورقة ورقة» این «فنظر فیه» چون شبیه تنظر فیه هست از عبارت حذف شده این عبارت این طوری است. در آن نقل دیگر هم بود که «فنظر فیه و تصفّحه کله» نقل اباجعفر الجعفری هم آن «فنظر فیه و تصفّحه» این هم فکر می‌کنم شبیه همان باید باشد «إن رأیت أن تنظر فیه فنظر فیه و تصفّحه ورقة ورقة فقال: هذا

صحیح ینبغی أن تعمل به» این یکی است. روایتهای بعدی آن هم در مورد شبیه این هست در مورد کتاب هست ولی آن کتاب در مورد کتاب فضل بن شاذان است «ما عن الملقّب بقوراء» در ذهنم هست در رجال کشی فوراء هست حالا درستش چی هست نمی‌دانم «ما عن الملقّب بفوراء: : أنّ الفضل بن شاذان کان وجّهه إلی‏ العراق إلی حیث به أبو محمّد الحسن بن علیّ علیه السّلام» به جایی که امام عسکری علیه السلام بودند فرستاد «فذکر: أنّه دخل علی أبی محمّد علیه السّلام، فلما أراد أن یخرج سقط منه کتاب فی حضنه ملفوف فی رداء له، فتناوله أبو محمّد علیه السلام، و نظر فیه و کان الکتاب من تصنیف الفضل فترحّم علیه» این دلیل بر چیزی نیست تحرم «و ذکر أنّه قال: أغبط أهل خراسان لمکان الفضل بن شاذان، و کونه بین أظهرهم» اینکه این کتاب را

تأیید کرد در این نیست اینکه تحرم کرده بر فضل بن شاذان، نگاه کرده و تحرم کرده. این اصلاً از این طائفه اصلاً هیچ تأیید چیز اصلاً نیست و اینها باید از این قسم خارج کرد. این هم از این مطلب.

مطلب بعدی «**ما عن أبان بن أبی عیّاش قال: هذه نسخة کتاب سلیم بن قیس العامری ثم الهلالی دفعه إلی أبان بن أبی عیّاش و قرأه، و زعم علی علیّ بن الحسین علیه السّلام» حالا باید یک بار مراجعه کرد دید عبارت همین هست یا نه؟ «زعم علی علیّ بن الحسین علیه السّلام» ... صدق سلیم را شما جستجو کنید**

**پرسش: ... همین هست درست است «دفعه إلی أبان بن أبی عیّاش و قرأه، و زعم أبان أنه قرأه علی علیّ بن الحسین علیه**

**السّلام» پاسخ: از این قرأه بالأخره یک افتادگی دارد این حالا درست شد**

**پرسش: کشی این طوری دارد ... پاسخ: حالا درست شد «و زعم» این کلمه «زعم» در چیزهای قدیم به معنای «قال» هست معنای اصلیش اصلاً قال هست و البته ائمه معصومین علیهم السلام گاهی اوقات از به کار بردن این واژه خودداری می‌کردند می‌گفتند که زعم به کار نبرید ولی یک اصطلاح شایعی بوده که که زعم را به معنای قال به کار می‌بردند ولی چون گاهی اوقات زعم به معنای قول کذب و قول نادرست به کار برده می‌شده ائمه علیهم السلام ترجیح می‌دادند که این واژه به کار برده نشود ولی خب این کلمه زعم شایع بوده به معنای قال، حتی با لام، زعم لی فلان کس، زعم لنا فلان کس این تعبیر هم مثل قال به کار برده می‌شده زعم ظاهراً به**

**همین معناست، «زعم أبان أنه قرأه علی علیّ بن الحسین علیه السّلام فقال صدق سلیم هذا حدیث نعرفه». خب این هم این مطلب.**

**«ما عن سعد بن عبد اللّه الأشعری قال: عرض أحمد بن عبد اللّه بن خانیة» خانیة اینجا هست من در ذهنم هست خانبه هست. علی القاعده یک واژه فارسی هست به معنای خان به یعنی نیک خانه فکر می‌کنم یعنی خان به معنای در واقع قبیله، خیر القوم، فکر می‌کنم خانبه معنایش این باشد «عرض أحمد بن عبد اللّه بن خانبه کتابه علی مولانا أبی محمّد الحسن بن علیّ بن محمّد صاحب العسکر علیه السلام فقرأه و قال: صحیح فاعملوا به» این هم این مطلب.**

**خب حالا قبل از اینکه روایت بعدی را بخوانیم در مورد این روایتها عرض بکنم. من فکر می‌کنم این تعبیری که «هذا**

**صحیح ینبغی أن تعمل به» این آیا مراد از صحیح این هست که مطابق واقع است؟ مراد این هست؟ یا مراد این هست که حجت و معتبر است؟ من فکر نمی‌کنم مراد این باشد که تمام روایات این کتاب من اوله‌ای الی آخره همه‌اش مطابق واقع هست هیچ اشتباه و چیزی در آن رخ نداده و امثال اینها و هیچ هم روشن نیست امام علیه السلام ناظر است متن این روایات را از اول تا‌آخر. اینها لحنش این هست که کأنّ امام علیه السلام همان فی المجلس این کتاب را بازگرداندند و امثال اینها من اینکه تمام متون روایات را هم امام علیه السلام خوانده باشند تأیید کرده باشند متون روایات، خیلی واضح نیست از این روایات ولو «تصفحه کله» صفحه به صفحه همه اینها را نگاه کرد ولی صفحه به صفحه نگاه کردن معنایش خواندن کل روایت من اوله الی آخره نیست همین**

**که مثلاً سند روایات را نگاه کرده باشند و یک نگاه اجمالی به نظرم کافی هست این می‌گوید ورقه، ورقه اینها را تصفح کرد. همین که فکر می‌کنم کافی باشد برای این که روایتها از جهت حجیّت حجت باشد برای اینکه «صحیحٌ یعمل به» امام علیه السلام تعبیر بکند و امثال اینها نه اینکه همه اینها مطابق واقع هست ولی از این جهت ظاهر لحن فرمایش آقای صدر این هست که می‌خواهند بگویند که کأنّ همه‌شان مطابق واقع هست اگر نه ما گفتیم یعنی هذا این کتاب روایتهایش معتبر هست می‌شود به این روایات عمل کرد اگر این طور هم بگوییم باز هم نمی‌شود به این روایات تمسک کرد چون از این در نمی‌آید که شرط اعتبار چی هست؟ اینکه روایتهای این کتاب معتبر است حالا فرض کنید شرط اعتبار این هست که هر روایتی دوتا راوی باید نقل کرده باشند شرطش این است**

**که رواتش معدل بعدلین باشد شرطش این است که رواتش باید قطعی الاعتبار باشند قطعی الوثاقة باشند نه وثاقتشان با تزکیه ثابت شده. شرطشان این باشد که مثلاً رواتش امامی باشند نمی‌دانم هر چیزی که احتمال شرطیتش را در حجیّت روایات بدهیم این ممکن است این روایات این طوری باشد چیزی از این در نمی‌آید که شرایط حجیّت امثال اینها چگونه هست و امثال اینها. این روایتهایش چه شکلی بوده؟ مثلاً هر روایتش چند سند داشته؟ سندهایش قطع‌آور بوده قطع‌آور نبوده و امثال اینها البته من تصور می‌کنم نباید اینها قطع‌آور باشد که به امام بخواهند عرضه بکنند تأیید امام علیه السلام را بگیرند مراد از قطع نباید باشد قطع یا وثاقت بگوییم همه‌اش موثوق به و امثال اینها بودند مستبعد می‌دانم ولی علی أی تقدیر آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم آن این**

**است که عمده‌اش این است که این روایتها در مقام القاء شرایط محتمله بر حجیّت خبر واحد نیست. فی الجمله اگر اصل حجیّت خبر واحد هم از آن استفاده بشود که بعید نیست این را مستبعد نمی‌دانم که فی الجمله اینها اصلاً روایات قطعیه‌ای که افراد قطع به آنها داشتند نبوده و امام علیه السلام هم نمی‌خواهند بفرمایند که این روایات شما نمی‌دانید که اینها قطع می‌آورد من دارم به تو خبر می‌دهم که در طول فرمایش امام قطع به مطابق خبر با واقع. ولی همین مقدار که حجیّت داشته باشد آن کافی هست به خصوص من تیکه‌ام روی آن تعبیراتی که هذا صحیح ینبغی أن تعمل به هست. و حالا آن روایت «صدق سلیم هذا حدیث نعرفه» آن تعبیر «صدق سلیم» شاید ظاهرش این باشد که می‌خواهد بگوید این سلیم این روایاتش همه‌اش مطابق هست**

**تعبیر «صدق» یک مقداری محکم‌تر از «هذا صحیح» هست ولی تعبیرهای دیگری که می‌گوید «صحیح فعملوا به» صحیح بودن الزام ندارد که حتماً مطابق واقع باشد تا تعبیر «صحیح» امام علیه السلام تعبیر کند این تعبیر حالا «و هو الحق کله» آن البته از صحیح یک مقداری محکم‌تر است ولی آن هم به نظرم کافی هست در این که مطابق ادله حجیّت باشد ولی عمده‌اش این است که این تأییدات تأیید اجمالی است که این روایات واجد شرایط اعتبار هستند اما شرایط اعتبار چی هستند؟ آن اینها در نمی‌آید.**

**پرسش: ... پاسخ: نه معلوم نیست امام علیه السلام در مقام چیز باشند**

**پرسش: ... پاسخ: نه اینکه یک کتاب از اول تا آخرش هیچ روایت نادرست در آن نداشته باشد این نفسش خیلی مستبعد**

**است من تکیه‌ام عمدتاً روی این است بله این روایت از اول تا آخرش حجت تعبدیه باشد خب خوب است ولی اینکه همه‌اش مطابق واقع باشد هیچ اشتباهی در آن رخ نداده باشد. اینکه در این هست می‌گوید هیچ اشتباهی هم اصلاً رخ نداده اصلاً هیچ سهوی، هیچ کلمه‌ای کم و زیاد هم در آن نشده و امثال اینها. اینهاست که به نظرم مستبعد می‌رسد روی این قرینه خارجیه به نظر می‌رسد مراد از صحیحٌ یعنی «هذا معتبرٌ، ینبغی أن یعمل به».**

**خب اینجا البته یک نکته‌ای ضمیمه هم بکنم آن این است که دو تا از این روایات در مورد کتاب یوم لیلة هست کتاب یوم لیلة به چه معناست؟ من احتمال می‌دهم کتاب یوم لیلة کتاب دعا بوده کتاب دعا بودن ممکن است شرایط حجیّت در کتاب دعا یک مقداری اوسع باشد که مستحبات یک نوع آداب**

**هست در آداب شرایط حجیّت ساده‌تر باشد از شرایط حجیّت در چیزهای دیگر**

**پرسش: ... پاسخ: نمی‌دانم همان را می‌گویم نمی‌دانم یوم لیلة مراد آیا آداب مستحبی در روز و شب است یا مثلاً نماز و ... همه‌اش واجبات و امثال اینها هم شامل می‌شود این را به عنوان چون نمی‌دانم عرض می‌کنم آیا مثلاً شبیه مصباح المتهجد شیخ است؟ که مثلاً محور اصلیش ادعیه و اینهاست حالا گاهی اوقات هم ممکن است نمازی و روزه‌ای هم ذکر کرده باشد آنها چیزهای فرعیش هست والّا محورش کتاب دعاست. به هر حال اینکه این کتاب یوم لیلة را مطرح هست این خودش یک موضوع دیگری هم هست که ممکن است یک نوع حجیّت تعبدیه‌ای برای این کتاب امام علیه السلام قائل شده باشد که این حجیّت تعبدیه در سایر روایات نباشد این**

**مخصوص باب ادعیه و آداب و اینها باشد عمده‌اش این است که اینها قابل استدلال نیست قابل اطلاق آنچنانی ندارد که بشود خیلی به درد ما بخورد اینجا دوتا دسته روایت دیگری را ایشان در این دسته بنابر نقل آقای حائری آورده آن را من می‌خوانم. آن این است که اولین روایت در تقریرات آقای هاشمی است «ما ورد عن إسحاق بن یعقوب: قال: «سألت محمّد بن عثمان العمری- رضوان اللَّه علیه- أن یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علیّ فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان عجّل اللَّه فرجه» إلی أن قال: «و أمّا محمّد بن عثمان العمری- رضی اللَّه عنه، و عن أبیه من قبل- فإنّه ثقتی، و کتابه کتابی». چون یک بحث در مورد آن «فإنه ثقتی» است که بعداً در موردش می‌آید بحث در مورد «کتابه کتابی» هست ایشان می‌گوید که «و قوله:**

**«کتابه کتابی» إن لم یکن ظاهرا فی الشهادة بصحّة کتاب محمّد بن عثمان الّذی هو وکیله الخاصّ فلا أقلّ من احتمال ذلک فیه، و عدم ظهوره فی الحجّیة التعبّدیّة». ببینید این «کتابه کتابی» گویا ایشان فرض کرده که محمد بن عثمان یک کتاب خاصی داشته و امثال اینها این کتاب را امام علیه السلام تأیید فرمودند.**

**پرسش: ... پاسخ: این کتاب به معنای ... من یک توضیحی در مورد این مطلب بدهم آن این است که نامه‌هایی که برای استفتاء خدمت وکلای امام علیه السلام می‌فرستادند این نامه‌ها را دو گونه پاسخ می‌دادند یک سری پاسخ‌های خود امام علیه السلام پاسخ می‌داده یک سری پاسخ‌ها را خود وکلاء می‌نوشتند ابوغالب زراری در شرح حالش هست می‌گوید که من مشکلی برایم پیش آمد از طریق شلمغانی -**

**آن موقع شلمغانی جزء چیزها بود - نامه نوشتم به محمد بن عثمان – به نظرم اگر اشتباه نکنم – پاسخ نامه یک مقداری طول کشید بعد گفتند که این نامه‌ها طول کشید آن گفت که نگران نشو از این طول کشیدن زمانهایی که پاسخ نامه طول می‌کشیده خود امام علیه السلام پاسخ می‌داد ولی وقتی نامه طول نمی‌کشد این وکلای امام، خود این وکلا می‌دهند. این در واقع این «کتابه کتابی» می‌خواهد بگوید که اگر پاسخ این نامه‌ها و سؤالات را خود وکیل هم نوشت این چیز نشود این هم گویا من نوشتم تفاوتی ندارد بین اینکه امام علیه السلام مستقیماً پاسخ بدهند یا وکیل پاسخ بدهد که البته این هم «کتابه کتابی» به احتمال زیاد آن هم حجیّت تعبدیه هست نمی‌خواهد بگوید که این هیچ اشتباهی در چیزش نیست در واقع حجت معتبر هست کتابش اگر احیاناً هم ... اینکه خود**

**آن افراد هم بین نامه‌ای که از ناحیه شخص امام صادر می‌شده و نامه‌ای که به توسط وکیل صادر می‌شده از جهت اعتبار یکسان نمی‌دیدند در آن نقل عرض کردم چیز نشود این را خود امام علیه السلام پاسخ داده فرق است بین اینکه ... علی أی تقدیر «کتابه کتابی» ناظر به این جهت هست که پاسخ‌هایی که برای سؤالات شرعیه به دست وکیل امام علیه السلام نوشته می‌شود این پاسخ‌ها عین پاسخ امام علیه السلام هست این اصلاً ناظر به آن حیثیت راوی بودن راوی و امثال اینها نیست این اولاً کتاب یک شخص خاص است مثل محمد بن عثمان که وکیل ناحیه مقدسه هست و این ناظر به این است که پاسخ‌هایی که وکیل ناحیه مقدسه می‌نویسد عین پاسخ‌هایی هست که این وکیل ناحیه مقدسه از امام علیه السلام می‌آورد این ناظر به این جهت هست در مقام بیان**

**حجیّت خبر واحد و امثال اینها نیست عمدتاً در مورد بحث استنباطات است چون گاهی اوقات ممکن است فرض کنید یک کلیاتی بوده براساس آن کلیات جواب استفتاء را داده باشند استنباط کرده باشد این استنباطش نامه نوشته خب یک قانون کلی امام علیه السلام فرمودند این قانون را براساس آن پاسخ استفتاء را داده این بیشتر اگر به جنبه، البته ممکن هم هست اینکه چون قبلاً شبیه این سؤال را از امام علیه السلام کرده بودند و امام علیه السلام پاسخ داده عین همان پاسخ را نوشته باشند ممکن است از باب این باشد که یک کلیاتی بوده کلیات تطبیق بر مورد داده شده امثال اینها نوشته باشد همه این احتمالات وجود دارد ولی عمده‌اش این است که این در مورد یک شخص خاصی مثل محمد بن عثمان عمروی هست ... یک نکته‌ای را هم اینجا بگویم من عرض**

**کردم بحث سندی نمی‌خواهم بکنم ولی اجازه بدهید در مورد این اسحاق بن یعقوب هم بگویم اینکه این اسحاق بن یعقوب کیست؟ این در آن روایت معروف اما الحوادث الواقعة هم اسحاق بن یعقوب واقع شده اسحاق بن یعقوب را بعضی‌ها خیال کردند برادر کلینی هست در حالی که آن تعبیری که کلینی از آن نقل می‌کند اسحاق بن یعقوب اگر ظاهر این نباشد که برادر نیست ظاهرش این نباشد که برادر نیست برادر بودنش از آن استفاده نمی‌شود ولی ظاهرش این است که کأنّ برادر نیست والّا می‌گفت عن اخی اسحاق بن یعقوب نه عن اسحاق بن یعقوب بیشتر به کار بردن واژه اسحاق بن یعقوب بدون تصریح به أخ مظنون می‌کند که برادر نیست.**

**پرسش: ... پاسخ: نه نمی‌خواهم بگویم الزاماً‌باید تعبیر بشود ولی خب معمولاً این تعبیر را بکنم نمی‌خواهم اثبات ... مظنون تعبیر می‌کنم. ولی دو نکته اینجا وجود دارد یکی اینکه ظاهراً این اسحاق بن یعقوب، اسحاق بن یعقوب کوفی است که در لسان المیزان اسمش آمده به نام اسحاق بن یعقوب کوفی و می‌گوید سعد بن عبدالله از او روایت می‌کند توقیع نقل کرده و من جملتها أنّ ؟؟؟ حلال لشیعتنا اشاره به همین روایتهای چیز هم می‌کند توقعیی که نقل می‌کند این یک نکته، نکته دیگر اینکه این اسحاق بن یعقوب، از خود همان روایت هم استفاده می‌شود که این قدر هم جلیل القدر نبوده چون یک لحنی در یک جایش این هست که «اما ما وصلتنا به فلا قبول الا لما طاب و ثمن المغنیة سحت» این لحنی که در روایت وارد شده کأنّ از این استفاده می‌شود که**

**یک پولی برای امام علیه السلام فرستاده که ... «ثمن المغنیة سحت» جزء سؤال نیست چون سؤالات اما اما همه‌اش می‌گوید اما چی، اما چی، اما چی این ثمن المغنیة سحت ادامه اما وصلتنا به فلا قبول ...**

**پرسش: ... پاسخ: نه سؤالات ذکر نشده نه اینکه حذف شده سؤالات آمده ولی به سؤالات با اما، اما اشاره می‌کرد آن سؤال جوابش این است آن سؤال جوابش این است ... به صورت اشاره‌ای آن یک بحث دیگر است اینکه آیا سؤال به طور کامل نقل نشده اما به اصل اینکه سؤال در چه شاخه‌ای بوده با یک اما اشاره می‌کند و ثمن المغنیة سحتٌ این جزء سؤالات نیست این ادامه اما «ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب» از این استفاده می‌شود کأنّ در پولی که این اسحاق**

**بن یعقوب فرستاده ثمن المغنیة وجود داشته و این خودش یک مقداری ...**

**پرسش: ... پاسخ: نه وصلتنا به تو وصلتنا وصل یعنی کسی که می‌گوید صله دادی به ما این مراد از وصل نه اینکه اوصلتنا جمع کرده یعنی پولی که تو**

**پرسش: ... پاسخ: نه وصلتنا به آنکه کاره‌ای نیست که ظاهر وصلتنا به این است به وسیله این ... به هر حال این تعبیر این روایت اگر مشعر به این جهت نباشد که به هر حال این مغنیه داشته و از آن ثمن مغنیه چیزی فرستاده و اینها این خودش هم یک نوع مشعر به این است که این روایت خیلی از جهت سندی به هر حال در حدی نیست که ... اسحاق بن یعقوب توثیق که ندارد آن هم که وجود دارد این هست که از این تعبیر اگر به هر حال روایت این شکلی است.**

**خب این دسته اول**

**پرسش: ... پاسخ: نه خب به هر حال آن نمی‌دانسته که مغنیه اشکال دارد. غرضم این است که ممکن است یک آدم خیلی جلیل القدری هم که مسائل شرعی هم می‌دانسته نبوده یک کسی بوده من احتمال می‌دهم اینها بعضی شخصیت‌های برجسته‌ای بودند آن زمانها این شخصیت‌ها جاریه داشته باشند و امثال اینها شایع بوده**

**پرسش: ... پاسخ: نه لسان المیزان یک سری کتابهایی در اختیارش بوده که در اختیار ما نیست آن اطلاعات لسان المیزان اطلاعات که کتابهای ماها ندارند خیلی زیاد دارد دو سه تا کتاب اصلی در اختیارش بوده که اینها در اختیار ما نیست اینکه اطلاعات جدید در آن خیلی فراوان است.**

**روایت هفتم «ما عن محمّد بن الحسن بن أبی خالد شینولة» من یک رساله‌ای در مورد این شخص نوشته‌ام در اثبات اینکه این محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله با محمد بن حسن زعلان یکی هستند محمد بن حسن الاشعری الملقب بالزعلان امثال اینها یکی هستند و مفصل در مورد این بحث کردم. حالا توثیق هم ندارد ولی به خصوص اگر با زعلان یکی بشود تعداد روایتهایش در حد قابل توجه می‌شود، می‌شود توثیقش کرد. حالا «ما عن محمّد بن الحسن بن أبی خالد شینولة» قال: قلت لأبی جعفر الثانی علیه السّلام جعلت فداک إنّ مشایخنا رووا عن أبی جعفر، و أبی عبد اللَّه علیهما السّلام، و کانت التقیّة شدیدة فکتموا کتبهم فلم ترو عنهم، فلمّا ماتوا صارت تلک الکتب إلینا فقال: حدثوا بها فإنّها حقّ» خب این روایت به نظر می‌رسد اصلاً ربطی به این بحث نداشته باشد**

**اصلاً چرا ایشان این را در اینجا آورده باعث تعجب است. این روایت یک کتاب مشخصی را سؤال نکرده می‌گوید مشایخ ما یک سری کتابهایی دارند مشایخ‌شان کی هستند؟ روایتهایشان چه شکلی بوده؟ کتابهایشان چه شکلی بوده؟ اصلاً این شکلی نیست. «إنّ مشایخنا رووا عن أبی جعفر، و أبی عبد اللَّه علیهما السّلام، و کانت التقیّة شدیدة فکتموا کتبهم» این شکلی تعبیر کرده هیچ اینکه عرض کنم خدمت شما این کتابها چی هست؟ مشایخ کی‌ها هستند هیچ در این روایت نیست. سؤال از جهت دیگر است سؤال این است که آیا وجاده کافی است؟ استاد شما کتابی دارند آن را برای شما روایت نکرده به دست شما کتابش می‌رسد شما می‌خواهید از این کتاب مطلب نقل می‌کنید می‌گویید «حدثوا بها فإنّها حقّ»**

**پرسش: ... پاسخ: بله می‌گوید روایتهای ... فرض این است که اگر خود آن راوی از این کتاب روایت می‌کرد مشکلی نداشت مشکل این هست که روایت نکرده امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند روایت کردن راوی جنبه موضوعیت ندارد طریقیت دارد وقتی شما می‌دانید که در بعضی از روایات که «إذا علمت أن الکتاب له فأروه» شبیه این در بعضی روایتهای دیگر هم هست «إذا علمت أن الکتاب له فأروه» این اصلاً ناظر به جهت دیگر است مفروغ عنه گرفته که این کتاب اگر روایت می‌کرد معتبر بود سؤال این هست آیا شرط قبول روایت، روایت کردن راوی مثلاً اجازه بدهد اسماع کند نمی‌دانم قرائت کند و امثال اینها، اینها است؟ می‌گویند نه وجاده هم کافی است وجاده‌ای که علم انسان دارد این مال صاحب کتاب است این هیچ مانعی ندارد که آن**

**کتابهای مخفی شده، کتابهایی که در یک جایی مخفی کردند برای اینکه به ... گاهی اوقات در یک دانه دیوار قرار می‌دادند روی دیوار را کچ می‌گرفتند می‌گوید اینها اشکالی ندارد این اصلاً**

**پرسش: ... پاسخ: می‌گوید این کتابهای حق است می‌گوید این کتابها چون دربر گیرنده روایات حق هست ... بحث این هست که او می‌گوید که چون روایت نکردن، بحث این نیست که آنها روایت بکنند یا روایت نکنند آن مضمون این روایتها چون دربر دارنده روایتهای حق هست ولو روایت نکردند تحدیث به آنها جایز است. می‌خواهد بگوید موضوعیت ندارد همین که آن روایت حق باشد کافی است برای اینکه شما روایت کنید چون مفروغ عنه این است که اگر اینها، روایت می‌کردند حجت بود می‌گوید اینها حجت است «فانها حجة**

**این کتابهایی که شما فرض کردید، با این فرض که اگر روایت می‌کردند حجت بود می‌گوید الان هم که روایت نکردند حجت است حق است**

**پرسش: ... پاسخ: یعنی بگوییم این هر دو جهت از آن استفاده بشود هم اینکه اخذ مثلاً موضوعیت ندارد**

**پرسش: ... پاسخ: و هم اینکه به هر حال روایاتش حق است و معتبر است**

**پرسش: ... پاسخ: کدام روایات؟ روایتی نقل نکرده که چی هست؟ می‌گوید «إنّ مشایخنا رووا عن أبی جعفر، و أبی عبد اللَّه علیهما السّلام، و کانت التقیّة شدیدة فکتموا کتبهم» نه مشایخش را معرفی کرده نه کتبش را معرفی کرده هیچ چیز اجمالاً یک عده از مشایخ آنها یک چیزی یک روایتهایی کرده‌اند از امام باقر و امام صادق علیهما السلام کتابهایی هم**

**داشتند کتابهایشان را مخفی کردند امام علیه السلام می‌فرمایند کتابشان حق است این که نمی‌شود این مشخص است که جهت سؤال این هست که، آن مفروغ عنه می‌گوید، می‌گوید در فرض سؤال شما که می‌گویید این روایتها اگر روایت می‌کردند معتبر بود «فلم ترو عنهم» یعنی این، مشکل این است که روایت نکردند**

**پرسش: ... پاسخ: نه روایت کردنش می‌گوید «فلم ترو عنهم»**

**پرسش: ... پاسخ: نه اینکه آنها ... ببینید یک مرحله اداء هست یک مرحله تحمل است اینکه حتماً امام باقر و امام صادق علیهما السلام این روایت را کرده باشند که از این در نمی‌آید اینها روایت از امام باقر علیه السلام کردند. ... بحث این است این مفروغ عنه گرفته که این روایتها اگر روایت می‌کردند معتبر بود. می‌گوید حالا هم که روایت نکردند باز**

**معتبر است. یعنی به روایتهایی که اگر روایت می‌کردند صاحبان کتابها معتبر بود و حجت بود تحدیث کنید «فانها حق» این روایتها الان هم حق هست خب این مطلب اصلاً ربطی به این بحثها ندارد اما حالا چه روایتی حق است شرایط حجیّت چی هست؟ امثال اینها از این استفاده می‌شود وجاده کافی است. وجاده اشکالی ندارد آن نمی‌دانم اجازه مناوله یک چیزهایی که طرق تحمل متعارف هست آنها لازم نیست همین مقدار که وجاده باشد کافی هست این اصلاً ذکرش در ادله حجیّت خبر واحد و امثال اینها**

**پرسش: ... پاسخ: نه باید مشخص باشد نه موردش مشخص نیست ... نه این نکته را توجه بفرمایید امام علیه السلام در چیزهایی که امام علیه السلام می‌فرماید از علم غیب خودشان نمی‌خواهند استفاده کنند امام علیه السلام اطلاع**

**دارند که آن کتابی که مشایخ شما هستند در آن چی چی بوده مشایخ کی‌ها بودند همه روایات ... اینها چیزهایی هست بر خلاف قاعده‌اند سؤال این است امام علیه السلام به علم عادی نمی‌داند در این کتاب چیست؟ و آن مشایخ کیانند با این حال می‌گوید «فانها حق» خب طبیعتاً نمی‌تواند معنایش آن باشد که همه اینها معتبر هستند همه اینها ... حالا آن معنایی که ما معتبر هم که می‌کردیم آن صحیحٌ حالا آقای صدر که می‌گوید صحیحٌ یعنی مطابق واقع، آن که هیچ**

**پرسش: ... پاسخ: باشد مشایخ ما مگر همه روایاتش باید حتماً حجت باشد؟**

**پرسش: ... پاسخ: نه استادش هم باشد این اشکال ندارد این مشایخنا رووا عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام تازه مشایخنا مستقیم که نیستند مشایخنا با واسطه ممکن است نقل**

**... با واسطه هم باید باشند مشایخ این شخص که حتماً از اصحاب امام باقر علیه السلام نیست این اصلاً ربطی به این بحث ندارد این اصلاً در این دسته نباید ذکر کرد اصلاً ربطی به حجیّت خبر ندارد این روایت به جهت دیگری وابسته هست.**

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»